

بیان کلام مرحوم آخوند نسبت به اثبات مراتب مختلفه وجود، در ارتباط با

موجودات خارجی (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فَقَدْ تَحَقَّقَ أَنَّ مَا ذَكَرَهُ مِنَ الْفَرْقِ بَيْنَ طَرَفَيْ الْإِتِّصَافِ فِي الثَّبُوتِ وَ عَدَمِهِ سَخِيفٌ مِنَ الْقَوْلِ لَا يَرْضِيهِ ذُو تَدَبُّرٍ.^۱

در تتمه مطلبی که مرحوم آخوند نسبت به اثبات

مراتب مختلفه وجود، در ارتباط با موجودات

خارجیه اعم از عینیه یا نسبیّه و حتی اعدام و ملکات

و نسب و اضافات فرمودند، به دنبال این مطلب،

کلامی را از مرحوم شیخ صاحب شفاء و بهمنیار نقل

می کنند که می فرمایند: آنچه را که معدوم است و

به عنوان صفت برای امر دیگری محقق می شود این

باطل است چون **معدوم فی نفسیه** چگونه ممکن

است صفت برای شیء دیگر باشد. توجیهی را که

مرحوم آخوند نقل می کند و این مطلب را هم به

شیخ نسبت می دهند این است که منظور این آقایان

از عدم، نه عدم به جمیع الجهات است که موجب

عدم تحقق حمل بر موضوع بشود بلکه عدم از بعضی

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۳۸.

از جهات است و واجدیت حصه‌ای از وجود از **جِهَة** **اُخری** مانند نسب و اضافات که چیزی را بر طرفین نسبت اضافه نمی‌کند اما حالتی است که آن حالت را شخص عاقل از طرفین ادراک و انتزاع می‌کند و بعد بر طرفین نسبت، حکم می‌کند و یا مانند اُعدام ملکات مثل عمی که عمی عبارت از یک حالتی که آن حالت، اقتضای صحت نسبت بین عمی و بین اعماء را دارد که آن یک جنبه وجودی خاص است و مقصود از واجدیت وجود این نیست که آن قدر این واجدیت بالعیان باشد که قابل انکار نباشد مثل وجودی که یک فیل آن وجود را واجد است. بله! وجودی که یک فیل واجدیت آن وجود را دارد آن یک مرتبه‌ای از وجود است! وجودی که نمله واجدیت آن وجود را دارد یک مرتبه دیگری است! همین‌طور اعراض و کیفیات واجدیت و قابلیت وجود را دارند و حیازت وجود را می‌کند **علی** **حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ**.

وجود دارای یک مرتبه سعی

پس ما نباید آن‌چنان نسبت به وجود قائل به ضیق صدر باشیم که آنچه را که از حیطه افهام افراد عادی

به دور است آنها را خارج از حیطه وجود بدانیم و فقط وجود را بر یک سری مطالب عادی و روشن و بیّن منحصر کنیم که مورد مشاهد همه افراد و مورد قبول و تصدیق همه اقشار از اقشار مردم است. نه، وجود دارای یک مرتبه سعی است که شامل همه اعیان خارجی و عوارض آنها و نسب و ارتباطات بین موضوع و محمول در قضایای هلیت مرکبه که مثل وجود رابط هست و یا مانند نسب و اضافات و یا حتی اعدام [می شود]. اینها یک جنبه وجودی دارند یا مانند استعداد و قوا است، استعداد و قوا که در هیولا به نسبت به قبول صورت هست اینها هم حظّ از مراتب وجودی دارند. بالأخره این جهت استعدادی که در این هیولا هست یک حالتی است که ما قابلیت این هیولا را برای تبدل به صورت کذا شدن در مستقبل اثبات می کنیم در عین اینکه این هیولا هنوز به مرتبه فعلیت نیامده است. این همان معنایی است که همین دو بزرگوار و افرادی مانند اینها حکم کردند بر اینکه نمی شود عدم بر موضوع حمل بشود. یعنی عدم از جهات عدمی نمی شود بر

موضوع حمل بشود اما ممکن است همین عدم یک
حیثیت خیلی جزئیّه از وجود را حائز باشد و از همین
قبیل است مطلبی را که بعضی از افراد نسبت به
بزرگان از حکمت و حکماء آورده‌اند و به‌عنوان
اعتراض بر آنها نقل کرده‌اند چون در حکمت
صحبت در این است که علم به حقیقت وجود و
ظروف و ظهورات وجود در قوالب مختلفه و در
اطوار وجود است.

بنابراین دیگر صحبت از ماهیات و معقولات ثانیه
و احوال مقولات نسبیّه کردن در اینجا چه معنی
دارد؟! معقولات ثانیه مانند علّیت و معلولیت و
امکان و اینها است، خب اینها که اصلاً وجود
خارجی ندارند؛ امکان که وجود خارجی ندارد. آنچه
که در خارج هست زید است امکان که دیگر وجود
ندارد یا مانند نسب و اضافات به آنها، وجود رابط و
یا مانند مقولات نسبیّه عرضیه اینها که حصه‌ای از
وجود ندارد بنا بر رأی اینها برای چه در حکمت
متعالیه که صحبت از وجود است از این مطالب بحث
می‌شود؟! فرض کنید در علم طب و پزشکی از
آهنگری صحبت بشود، چه ارتباطی به همدیگر

دارند؟! فرض بکنید که آن در یک مطلبی است و آن در یک مطلب دیگر است. در فلسفه نباید از این مسائل بحث بشود. بله، در علم منطق اشکال ندارد چون بحث روابط در آنجا هستند.

تثبیت توحید توسط حقیقت وجودی اعیان خارجی

جوابی که ایشان می‌دهند همین است می‌گویند که چه کسی گفته است که اینها حصه‌ای از وجود ندارد؟! همین نسب و اضافات ابوّت، بنوّت، فوقیت، تحتیت، کم، کیف و امثال ذلک یا اینکه عین، متی، زمان که اینها هم داخل در علم مقولات هستند. خود حرکت **نَحْوُ مِنَ الوجود** است دیگر. گرچه حرکت عبارت از تبدل وضع در متحرک است اما بالأخره خود حرکت یک جنبه‌ای است که این جنبه را شخص عاقل می‌تواند تعقل کند. یک وقتی این لیوان که در دست من هست این لیوان الآن ثابت است. یک وقتی من این لیوان را شروع به گرداندن می‌کنم، ببینید این الآن دارد می‌گردد شما غیر از خود لیوان، یک معنای دیگری را احساس می‌کنید. اگر آن معنای دیگر وجود نداشت شما از کجا احساس کردید؟! چرا وقتی که من این را اینجا ثابت نگه

می‌دارم آن معنا را احساس نمی‌کنید؟! الآن این لیوان در اینجا ثابت است خب چرا چیزی نمی‌فهمیم، آنچه را که ما می‌فهمیم فقط همین یک لیوان است اما همین‌که من این لیوان را در دستم به حرکت می‌آورم، غیر از این لیوان شما یک حرکتی را می‌فهمید پس معلوم است حرکت یک امری موجود است منتها وجود مستقل در قبال خود ظرف را ندارد این را قبول داریم حرکت عبارت از تبدل وضع در این عین خارجی است الآن این وضع او به این نحو است، بعد وضع او تغییر پیدا می‌کند به این نحو می‌شود، بعد من این را به این حرکت می‌کنم یعنی آن که در تحت است، فوق آن که در فوق است تحت قرار می‌گیرد این تبدل اوضاعی است که در این متحرک پیدا می‌شود و ما اسم آن را حرکت می‌گذاریم، درست شد؟! بنابراین باید بگوییم که این هم وجود ندارد! اینکه نمی‌شود، وجود دارد.

بنابراین مسئله وجود نه آن چیزی است که برای هر فردی قابل رؤیت باشد بلکه ممکن است یک معنای دقیق‌تر و عمیق‌تر و ظریف‌تری وجود داشته باشد. اتفاقاً عجیب است که ما این مسئله را در ادعیه

هم داریم:

سَجَدَ لَكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَ نُوْرُ النَّهَارِ وَ شُعَاعُ الشَّمْسِ وَ ضَوْءُ الْقَمَرِ وَ دَوِيُّ الْمَاءِ وَ حَفِيفُ الشَّجَرِ.^۱

در آن دعای قنوت که مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالى عليه - خیلی این دعا را می خواندند این «**دَوِيُّ الْمَاءِ وَ حَفِيفُ الشَّجَرِ**» قضیه چیست؟ این عبارت از همان حرکتی است که آن حرکت مترتب بر ماء است یا فرض کنید در این تسبیحات و تهلیلات این عشره ذی حجه، تهلیلات حضرت موسی که در آنجا دارد:

معنای تهلیلات حضرت موسی در دهه ذی حجه

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدُّهُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْعُيُونِ.^۲

یعنی نفس آن عین خارجی آن مظهریت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را دارد، آن عین در حقیقت وجودی خودش تثبیت توحید می کند، خب این به جای خود. **لَمَحِ الْعُيُونِ**؛ یعنی بستن، پلک زدن، یعنی هر ذات و

^۱ . الخصال، ج ۲، ص ۵۱۰. مطلع انوار، ج ۴، ص ۱۰۸:

«تویی آنکه سیاهی شب و روشنی روز و پرتو ماه و شعاع خورشید و صدای آب و وزش باد در درخت برایت سجده کرد.» (محقق)

^۲ . عدة الداعی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ الإقبال، ج ۲، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۲۰. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۲:

«به تعداد یکایک شبها و روزگاراها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موجهای دریاها، خدایی جز خدا نیست. ... به تعداد یکایک برهم نهادن چشمها، خدایی جز خدا نیست.»

حرکت و عارضِ مترتبِ بر ذاتی، حقیقت توحید را تثبیت می‌کند. اگر این حصه‌ای از وجود نداشته باشد چطور یک امر عدمی تثبیت توحید می‌کند؟! چطور حکایت و اشارت نسبت به توحید دارد؟! چطور این مسئله، با اینکه حرکت چیزی غیر از متحرک نیست و عبارةً آخرای متحرک با همان وضع خاصش و با همان اوضاعی که بر آن بار می‌شود است؟

اعلیٰ و ادنی مرتبه وجود!

روی این جهت وجود دارای مراتبی است که یک مرتبه‌اش آن مرتبه اعلیٰ است بنا بر فرمایش مرحوم که آن مرتبه غناء ذاتی، علیت تامه، فعلیت محضه و کمال محض است که آن مختص به ذات واجب الوجود است و یک مرتبه ادنای ادنی دارد که عبارت از آن مرتبه هیولا است که عبارت از استعداد محض که تحقق او به تحقق صورت است و قبل از تحقق صورت اصلاً وجودی ندارد و بلکه از تحقق صورت، انکشاف هیولا برای این تعیین خارجی می‌رود؛ اگر صورتی نباشد هیولا هم در این، معنا ندارد.

پس بدون صورت اصلاً هیولا نیست و هیولا تحقق و قوامش به وجود صورت است. این دیگر از ادنی مراتب وجود است و همین طور نسبت به انتزاعیات و نسب و اضافات مسئله از همین باب است. آن وجودی که در حقیقت انسان تحقق خارجی دارد قطعاً در نسب و اضافات این طور نیست و ما چیزی نمی بینیم. پس آن حصه بسیار کمی از وجود عبارت از همان نسب و اضافه و یا آن اعراضی است که از اعیان خارجی از علیت و امکان و وجوب و اینها انتزاع می شود که اینها جزو معقولات ثانیة فلسفی هستند، ما اینها را از آن اعیان خارجی انتزاع می کنیم و حکم به ثبوت و موجودیت آنها را می کنیم. ما نمی توانیم بگوییم که اینها عدم هستند! عدم یعنی نیست. همین که شما می گوید: عدم، یعنی نیست. دیگر شما چطور می توانید حکمی بر این مترتب کنید و یا اینکه او را بر موضوعی حمل کنید؟!

تنبيه: وَ لَعَلَّكَ عَلَىٰ هُدًى مِّنْ فَضْلِ رَبِّكَ فِي تَعْرِفِ حَالِ مَرَاتِبِ الْأَكْوَانِ فِي الْكَمَالِ وَالنَّقْصِ وَ تَحْصُلَاتِ الْأَشْيَاءِ فِي الْقُوَّةِ وَالضَّعْفِ وَ الْمَتَانَةِ وَالْقُصُورِ فَعَلَيْكَ أَنْ تَدْفَعَ بِهَذَا عَاراً عَظِيماً يَتَوَهَّمُ الْقَاصِرُونَ عَنْ غَايَاتِ الْأَنْظَارِ وَرَوَدَهُ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْحِكْمَةِ

[تنبیه: امید است تو را بر هدایتی از فضل

پروردگارت] در کیفیت شناخت مراتب وجودات،

در کمال و نقص و تحولات اشیاء در قوه و ضعف

که اشیاء از نقطه نظر قوه و ضعف دارای تحولات و

مراتب مختلف هستند. **و المِثَانَةِ و الْقُصُورِ فَعَلَيْكَ**

... از نقطه نظر متانت و روی پای خود بودن و از

نقطه نظر قصور و هرچه به آن حقیقت ذات واجب

الوجود، یک وجودی نزدیک می شود، از متانت و از

حقیقت تجردیه جوهریه خاصی برخوردار است و

هر مقدار که از او دور می شود آن قصور بر آن ماهیت

غلبه می کند و از متانت کم می شود.

فَعَلَيْكَ أَنْ تَدْفَعَ بِهَذَا عَاراً ... پس بر شما باد

اینکه به واسطه این مسئله که وجود دارای مراتب

مختلفی هست، با این دلیل آن عاری را که توهم

کرده اند آن کسانی که قاصر هستند از اینکه به غایات

انظار و به نهایات افکار برسند آمده اند این عار را

متوجه اولیاء حکمت و ائمه علم کرده اند [دفع

کنید].

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۳۸.

و تُمِيطُ بِهِ الْأَذَى ... و دفع اذی کنید از راه

سلاکی که اینها می خواهند طریق حق را بپمایند. آن

چیست؟

و هو أَنَّهُمْ عَرَفُوا الْحِكْمَةَ بِأَنَّهَا عِلْمٌ بِأَحْوَالِ الْمَوْجُودَاتِ الْخَارِجِيَةِ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهَا فِي الْوَاقِعِ وَ عَدَّوْا مِنْ جُمْلَةِ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةَ أَحْوَالِ الْمَعْقُولَاتِ الثَّانِيَةِ وَ الْأَحْوَالِ الْمَقُولَاتِ السَّبْعَةِ التَّسْيِيَةِ بِأَن تَذَكَّرَ مَا أَصْلَنَاهُ مِنْ أَنَّ الْوُجُودَ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَهُ مَرْتَبَةٌ خَاصَّةٌ مِنَ الظُّهُورِ وَ دَرَجَةٌ مَخْصُوصَةٌ مِنَ الْفَعْلِيَةِ وَ الْحَصُولِ.

اولیاء حکمت آمده اند حکمت را این طور معرفی

کرده اند به احوال موجودات خارجی از نقطه نظر

وجود، امکان، علیت، معلولیت، ربط به ربطیت،

محمولیت، موضوعیت و سایر عوارضی که بر

موجودات خارجی حمل می شود مثل وجود ذهنی و

وجود خارجی، وجود تجردی و امثال ذلک،

همان طوری که در واقع این موجودات این طوری

هستند.

و عَدَّوْا مِنْ جُمْلَةِ ... از جمله حکمت و علم

حکمت، علم به احوال معقولات ثانیه، [مثل] امکان

و وجوب و علیت و اینها و احوال مقولات سبعة

نسبیه را نسبت به این حکمت دانسته اند که اضافات،

این، متی و اینها باشد و شما این طور جواب بدهید

متوجه بشوید تذکر بدهید [آنچه] را که ما برای شما

بنا نهادیم؛ وجود برای هر شیء از اشیاء یک مرتبه

خاص از ظهور و درجه مخصوص از فعلیت و حصول را دارد.

و غَايَةُ الْمَجْدِ وَ الْعُلُوّ أَنْ يَكُونَ قَيُومًا غَنِيًّا وَاجِبًا بِالذَّاتِ غَيْرَ مُتَعَلِّقٍ الْقَوَامِ بِغَيْرِهِ أَصْلًا.^۱

بالاترین مرتبه از وجود، آن وجود قیوم غنی واجب بالذات است که اصلاً قوامش تعلق به غیر ندارد و در ذات خود غنای محض است و واجب، وجوب ذاتی دارد و وجود **فی نفسه و لنفسه و بنفسه** دارد.

فَيَكُونُ بِمَا هُوَ هُوَ فِعْلِيَّةً مَحْضَةً مُقَدَّسَةً عَنْ جَمِيعِ شَوَائِبِ الْقُوَّةِ وَ الْإِمْكَانِ وَ النِّقْصِ وَ الْقُصُورِ وَ مَا سِوَاهُ مَصْحُوبٌ بِالْقُصُورِ الْإِمْكَانِ الذَّاتِيِّينَ عَلَى تَقَاوُتِ مَرَاتِبِهَا وَ تَبَايُنِ طَبَقَاتِهَا فِيهِمَا.

پس این وجوب **بما هو هو** دارای فعلیت محضه هست درحالی که مقدس است از همه شوائب و عوارضی که بر قوه و امکان عارض می شود. از آن وجود تنازل کنیم همه اینها همراه و قرین با قصور هستند و امکان ذاتی و قصور ذاتی هستند [برحسب] تفاوت مراتب آن اشیاء خارجی و تباین طبقات آن اشیاء، در این قصور و امکان.

فَكُلُّ مَا بَعْدَ عَنْ مَنَبِعِ الْوُجُودِ وَ الْوُجُوبِ كَانَ قُصُورُهُ أَشَدَّ وَ إِمْكَانُهُ أَكْثَرَ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ الْوُجُودُ إِلَى غَايَةِ مِنَ النِّزُولِ وَ الْخِسَةِ يَكُونُ وَجُودُهَا الْجَوْهَرِي عَيْنَ تَقَوُّمِهَا بِالصُّورَةِ الْحَالَةِ فِيهِ وَ فِعْلِيَّتُهَا مَحْضُ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ.

هر مقدار که شیء از منبع وجود دور بشود وجوب، قصورش بیشتر می شود و جهت امکانی و

۱. همان، ص ۳۳۹.

ظلمت در آن بیشتر می‌شود تا اینکه وجود به نهایت
نزول خست و پستی خودش برسد که وجود
جوهری آن همان صورت حالّه در او باشد یعنی
وجود هیولا، هیولا وجودش عبارت از وجود
صورت است و غیر از وجود صورت اصلاً چیزی
نیست و خودش قوامی ندارد و هرچه هست همان
صورت است شما صورت را از هیولا بردارید عدم
می‌شود. **و فَعَلِيَّتُهَا مَحْضُ الْقُوَّةِ وَ الْاِسْتِعْدَادِ ...**

اصلاً فعلیت آن یعنی قوه و استعداد. غیر از قوه و
استعداد اصلاً چیزی ندارد. قوه و استعداد هم یعنی
هیچ! فعلیت هیولا یعنی استعداد داشتن و فعلیت
نداشتن، قوه داشتن و فعلیت نداشتن! این فعلیت آن
است حالا دیگر ببینید چه خبر است! چقدر دیگر
این بی‌نصیب از وجود باید باشد.

وَ وَحْدَتُهَا الشَّخْصِيَّةُ بِعَيْنِهَا كَثْرَتُهَا الْاِنْصِصَالِيَّةُ تَارَةً وَ وَحْدَتُهَا الْاِتِّصَالِيَّةُ أُخْرَى.

وحدت شخصیه هیولا عیناً عبارت از همان
کثرت انفصالیه است. خب یک هیولا وقتی که صور
مختلفی برای آن می‌آیند کثرت پیدا می‌شود. در این
کثراتی که این هیولا پیدا می‌کند وحدت آن با کثرت
آن یکی است یعنی هیچ تفاوتی باهم نمی‌کنند، چه

هیولا ده تا صورت به خودش بگیرد و یا یک صورت داشته باشد، تفاوتی ندارد چون وجود خارجی همان صورت است. هیولا چیزی نیست تا اینکه بخواهد ما روی آن حُکم بار کنیم. پس گاهی اوقات کثرت انفصالیه است، گاهی اوقات وحدت اتصالیه یعنی چه یک واحد باشد و چه صور متعدد باشد در همهٔ اینها وحدت شخصیه به حال خودش باقی می ماند.

و إِذَا عَلِمْتَ هَذَا النُّحُو مِنْ الْقُصُورِ فِي الْجَوَاهِرِ فَمَا ظَنُّكَ بِالْأَعْرَاضِ إِلَى مَا يَنْتَهِي نَحْوُ وَجُودَاتِهَا فِي الْوَهْنِ وَالْخَسَّةِ بِحَسَبِ مَرَاتِبِ إِمْكَانَاتِهَا الدَّائِيَةِ الْإِسْتِعْدَادِيَةِ.

وقتی که این نحو از قصور را شما در جواهر به حسب نزول و بُعد از آن منبع ما متوجه شدید پس شما دیگر به أعراض چه گمان می کنید؟ به اعراضی که جنبهٔ نسب دارند و اضافات و اینها هستند، تا کجا وجودات اینها در وهن و خست و پستی به حسب مراتب امکانات ذاتیه و استعدادی خودشان منتهی می شود؟!

فَقَدْ انْتَهَتْ الْأَعْرَاضُ فِي الْخَسَّةِ إِلَى عَرَضِ نَحْوِ حَقِيقَتِهَا وَ وَجُودُهَا نَفْسِ التَّشَوُّقِ وَ الطَّلَبِ وَ السَّلُوكِ إِلَى عَرَضِ آخَرِ كَيْفِيٍّ أَوْ أَيْنِيٍّ أَوْ وَضَعِيٍّ عَلَى سَبِيلِ التَّجَزِّي وَ التَّدْرِيجِ وَ الْمَهْلَةِ فَهَذَا حَظُّ ذَلِكَ الْعَرَضِ الْمُسَمَّى بِالْحَرَكَةِ.

اعراض در خست منتهی می شود به یک عَرَضی که نحوهٔ حقیقت اعراض و وجود آن اعراض [در آن دو به حسب نزول در وهن و] نفس – همان یعنی جنبهٔ رابط بودن بین اعراض است – تشوق و طلب و سلوک است به یک عَرَضِ دیگرِ کیفی یا عینی یا

اگر یک کیفی که می‌خواهد به یک کیف دیگر برگردد، فرض کنید که خود کیف قرمز است، این قرمزی به واسطهٔ تغییر و تحول می‌خواهد برگردد تبدیل به بیاض بشود. می‌گوید: خود این کیف چیست؟ تبدیل آن‌هم خودش یک عَرَضی است و نحوهٔ وجود است، دیگر آن ببینید چیست! بالأخره این کیف که می‌خواهد برگردد یک حرکتی پیدا می‌شود که این حرکت در کیف و کمّ این حرکت خود آن‌هم یک نحو در وجود است. این دیگر خیلی باید وجودش پست و پایین باشد که این حرکت عینی یا حرکت وضعی که بر سبیل جزء جزء و تدریج و مهلت این عوارض به وجود می‌آیند. **فَهَذَا حَظٌّ** **ذَلِكَ الْعَرَضِ الْمُسَمَّى بِالْحَرَكَةِ ...** حظ این عرض که به آن حرکت می‌گویند، از وجود عینی همین است؛ یعنی این دیگر نهایت مراتب این وجود عَرَض است. در جواهر آخرین مراتب وجود ماهیت بود که گفتیم: اصلاً فقط استعداد است. در اعراض آخرین مراتب عَرَض حرکت است که این حرکت در کم،

کیف، این، مکان، وضع و اینها بر حَسَبِ جزء جزء و
تدریج و مهلت پیدا می شود. این هم یک نحو از
وجود است.

فَإِذَا ثَبَّتَ لِلْحَرَكَةِ وجوداً فِي الفَلَسَفَةِ الأولى أثَبَّتَ لَهَا هَذَا النِّحوَ مِنَ الوجودِ اللَّانِقِ بِهَا
بِحَسَبِ الأَعْيَانِ لَا بِحَسَبِ الأَوْهَامِ كَيْفَ وَ إثْبَاتُ نَحْوِ آخرٍ مِنَ الوجودِ وَ هُوَ القَارُّ لَهَا
هُوَ الجَهْلُ المِضَادُّ لِلْحَكْمَةِ.

وقتی که برای حرکت وجودی در فلسفه اولی
ثابت شود، که ثابت شده برای او این نحو از وجودی
که لایق به اوست به حسب اعیان، نه به حسب اوهام؛
یعنی واقعاً به حسب اعیان ما برای حرکت یک
وجودی که لایق به آن هست را اثبات بکنیم، چگونه
است که اثبات یک نحو از وجود که آن وجود قارّ
است برای حرکت آن عبارت از جهلی است که
مضاد با حکمت است؟ دیگر در اینجا، برای اینها
نمی شود این را اثبات کرد. یعنی وقتی که شما برای
حرکت اثبات وجود می کنید آنچه که حرکت قائم به
اوست که از نِسَبَ و اضافات باشد مانند معقولات
ثانیه و آن نِسَبَ قطعاً آنها هم دارای وجود هستند
پس چرا شما دیگر نسبت به آنها خدشه وارد می کنید
و می خواهید آنها را از تحت حکمت و از تحت
موضوع حکمت فلسفه خارج بکنید؟!

مسائلی راجع به این قضیه هست همان طوری که

خدمت شما عرض کردم نسبت به کلام مرحوم
آخوند جهاتی از نظر هست که إن شاء الله در جلسه
آینده مطرح می‌کنیم و به حواشی می‌پردازیم و آنچه
را که ممکن است اشکالاتی بر این نظریه وارد بشود
بیان می‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد